

«گویا» صفت فاعلی از مصدر گفتن است بمعنی گوینده و «میرا» صفت فاعلی از مردن، بمعنی میرنده. اما کلمه نخستین باید زبانی (زبان ی) باشد. جزء اخیر «ی» همان کسره ایست که امروز در آخر مضاف و موصوف در آوریم و آن در پهلوی بصورت «ی» تلفظ میشده است.

اما «زبان» خود مرکب است از ریشه مصدری «زی» (در زیستن) و «ان» پسوند فاعلی چنانکه «گریان» نیز از گری (در گریستن) و «ان» پسوند فاعلی ترکیب یافته است. «زی» از ریشه ارستانی جویوه Jivya و جویوه Jvaya و جویوه Juyā (زنده) و گی Gay (زندگی کردن) است که در اوستای متأخر جیویتی Jivaiti و در سانسکریت جیوا Jivā و جیوتی Jivati و در پارسی باستان جیوا Jivā و در پهلوی ژبوت Zivēt (زید = زندگی کند) و ژبوستن Zivastan (زیستن) و ژبوندک Zivandak (زنده) (۱) و در پارسی کنونی زنده، زندگی، زیست و زیستن آمده.

ترکیب «زبانی گویا» مرکبست از موصوف «زبان» و علامت موصوف «کسره = ی» و صفت «گویا».

بنا بر آنچه گفته شد جمله مورد بحث را میتوانیم بوجه ذیل

تصحیح جمله تصحیح کنیم:

«زبانی گویا او زبانی گویا میرا او زبانی میرا.»

و بنا بر این طبق ترجمه امیر عنصر المعالی کیکاوس «زبانی گویا» برابرست با حی ناطق (۲) و «زبانی گویا میرا» با [حی] ناطق میت (۳) و «زبانی میرا» با حی میت.

«حی ناطق» مفهومی است منطبق بر دو گروه: نخست حی ناطق

مفهوم فلسفی جاویدان شامل فرشتگان و ساکنان عالم بالا. شیخ شهاب

الدین سهروردی که سنت های کهن ایران باستان را زنده

کرده است در نیاش «هورخش کبیر» خطاب بخورشید گوید: «اهلا بالحي الناطق» (۴)

(۱) Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, s. 609, 610.

(۲) طبق ن. ب. که اصح است. (۳) در متن قابوسنامه «حی» نیامده است.

(۴) رجوع شود: مجله بنما شماره دوم «هورخش سهروردی» بقلم نگارنده. ص ۸۸.

دوم حی ناطق فانی شامل آدمیان

ابوالبرکات هبة الله بن علی بن ملکی بغدادی در المعتر آورده (۱): «اسان ناطقت ومعدلك حیوانست یعنی غذا خورنده و نموکننده و حساس است و فرشته ناطق است لکن حیوان نیست زیرا خورنده و فانی نیست پس اسان حیوان ناطق است واسب حیوان است و ناطق نیست و حیوان جنس آندو، یعنی اسب و انسانست و ناطق فصل آندوست که یکی را از دیگری تمییز کنند.»

اما نطق در نازی و گوبائی در یاری و گوا کبه **پهلوی** در

پهلوی (۲) و اوگوس **λογος** در یونانی (۳) مفاهیم مختلف دارند از

آنجمله بدو مفهوم ذیل اطلاق شوند: نخست سخن گفتن و دوم ادراك و اندریافت (۴).

ابن سینا در دانشنامه آرد (۵): «مر مردم را دو صفت است یکی بدیگر نزدیک:

یکی ذاتی و دوم عرضی. اما ذاتی چنانک «ناطق» و تفسیر وی آن بود که ورا جان سخن

گویا بود، آن جان که سخن گفتن و تمیز و خاصیت های مردمی ازو آید.» و

هم او در کتاب منطق خود گوید (۶): «انذرفت الحیوانیة والنطق ارتفع الانسان.» (۷)



کیومرث اغلب در اساطیر ایرانی نخستین بشر (۸) و گاه

کیومرث نخستین پادشاه (۹) شناخته شده است.

این نام در اوستا گیه مرتن **Gaya marətan** آمده

(۱) چاپ حیدرآباد جلد اول ص ۱۹.

(۲) J. P. P. J. de Menasce, Shkand- Gumānik Vicār, p. 274.

(۳) A. M. Goichen, Vocabulaires Comparés d'Aristote et d'Ibn Sinā. Paris. 1939, p. 34.

(۴) بیضی مجازی. (۵) دانشنامه باهتنام آقای احمد خراسانی ص ۱۱-۱۲.

(۶) از یادداشت های دوست فاضل آقای دکتر صدیقی. (۷) و نیز ابن سینا در کتاب

الحدود آرد: «الجن هو حیوان هوامی ناطق مشف الجرم.» (از یادداشت های آقای دکتر صدیقی) و بنا بر این «حی ناطق» بر سه گروه اطلاق میشود.

(۸) دینکرت. کتاب هشتم فصل ۱۳ بندهای ۱-۴ بنقل از چهارده تنک اوستا

بندهش فصل ۳ بندهای ۱-۲۶، فصل ۴ بندهای ۱-۵، فصل ۱۰ بندهای ۱-۴ و غیره

و زادسپرم فصل دوم ۶-۲۱، فصل سوم ۱-۲ و غیره. طبری چاپ مصر ج ۱ ص ۷۶.

(۹) شاهنامه فردوسی.

و مر کبست از دو جزء: نخست کبه، از همان ریشه کبی *gily* (۱) بمعنی جان و زندگی و زستن (۲) و این کلمه خود تنهایی در اوستا گناه در مورد کبه مرتن (کیومرث) استعمال شده و در حقیقت مخفف آنست (۳).

دوم مرتن از مصدر *mar* اوستائی (مردن) بمعنی مردنی، در گذشته‌ی و فانی، از همین ریشه است مشه *masha* اوستائی و *marta* سانسکریت و *mortos* یونانی و *martiya* پارسی باستان و *mart* و *martum* پهلوی و *mard* ارمنی (۴) و مرد و مردم و مردن پارسی. چون آدمی تاقبت در گذرد و بمیرد از اینرو اورا «مردی، فانی» خوانده‌اند.

پس کلمهٔ مرکب «کبه مرتن» بمعنی [دارنده] زندگی فانی یا زندهٔ فانی است این نام در پهلوی کیومرث *Gayōmart* و کیومرث *Gayōmart* و گیوگمرت *Gayōkmart* خوانده شده و در پارسی کیومرث و کیومرث و در تازی کیومرث و جیومرث ضبط شده است. (۵)

بنابر آنچه گذشت قول برخی از نویسندگان مانند فضل‌الله قزوینی در تاریخ معجم که گوید (۶): «معنی کیومرث بلغت سربانی (!) حی ناطق است یعنی زندهٔ گویا.» و گفتار میرخوند در روضه‌الصفاء که گوید (۶): «کیومرث لفظی است سربانی (!) و معنی آن زندهٔ گویا باشد.» از جهت معنی کاملاً صحیح و از جهت سربانی بودن بکلی باطلست (۷).

کیومرث مثال نوع بشر ارسطو «انسان» را به «حیوان ناطق» *λογιστικός*

(۸) «تعریف کرده است (۹) و از آن پس این تعریف جامع و

(۱) که پیشتر گذشت. (۲) در تفسیر پهلوی نیز آنرا «جان» ترجمه کرده‌اند.

(۳) یشت ۱۳ بندهای ۸۶-۸۷، خورشید تپایش بنده و و سپهر ۲۱ بند ۲.

(۴) *Air Wb. s. 1148.1164.1165*

(۵) یشتا تألیف آقای بورداود. ج ۲ ص ۴۱-۴۵ و تاریخ طبری چاپ مصر ج ۱ ص

۷۶ و ۸۴. (۶) در آغاز ذکر پادشاهی پیشدادیان. (۷) یشتا ج ۲ ص ۴۱.

(۸) *Voc. Comp. d'Aristote et d'Ibn Sinâ p. 34-35.*

(۹) ارسطو در علم النفس خود (*ΠΗ 434.a 7*) *logistikos* را بمعنی ناطق آورده

و در کتاب اخلاق نیکوماخس (*K2,1172 b 10*) کلمه *ellogos* بهمین معنی استعمال شده است. (از یادداشت‌های آقای دکتر صدیقی).

مانع مسجل گردید و از یونانیان ملل دیگر (از جمله ایرانیان و تازیان) رسید
 دانشمندان ایران باستان بشر را به «زنده میرا» تعریف میکردند - هر چند
 که این تعریف جامع و مانع نیست - نخستین بشر را که مثال و نمونه نوع خود (۱)
 میدانستند (۲) بهمین مناسبت «گبه مرتن» یعنی زنده میرا نامیدند. پس از دخول
 فلسفه یونانی در ایران (عهدساسانی)، ایرانیان تعریف ارسطو را از انسان، با تعریف
 روایی قدیم خود درهم آمیختند و به گبه مرتن که تنها بمعنی و مفهوم «زنده میرا» بود
 از آن پس معنی «زنده گویای میرا» دادند، چنانکه در دینکرت III، ۸۰، ۳،
 (۳) کیومرث، زنده، گویا و میرا خوانده شده (۴). حمزة اصفهانی در تاریخ سنی
 ملوک الارض والانباء آرد (۵): «کیومرث، یعنی حی ناطق میت». بلعمی در ترجمه
 طبری نوپسند (۶): «کیومرث یعنی زنده گویا و فانی». ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه
 گوید (۷): «واما الفرس فاهم بسمون الانسان الاول کیومرث ولقبه گر شاه ای ملک
 الجبل وقيل كل شاه ای ملك الطین (۸) اذ لم یکن حیثیذ احد وقیل ان تفسیر اسمه حی
 ناطق میت.»

کرستنس گوید (۹): «شرحی که دینکرت III، ۸۰، ۳ از کیومردمیدهد
 که او زنده، گویا و میراست در اینجا بمنزله معنی اسم گویا و بکار رفته، هر چند
 که معادل «گویا» در ترکیب «گبه مرتن» وجود ندارد.»
 استاد بیلی در کتاب «مسائل زرتشتی در کتب قرن نهم» آورده است: «در
 دینکرت (۱۰) کیوک مرت Gayōk mart به: زبوندکیه، گواکیه، ی میراک

(۱) Prototype des hommes (cf. Christensen, L' Iran sous les Sassanides. 1944, p.147.)
 (۲) چنانکه نخستین جانور Aêrô-dâta (در: بلوی évak-dât و دربارسی ابوداد (تبصرة العوام مصحح آقای اقبال ص ۱۵)) «لقه یعنی یکتا آفریده» را مثال و نمونه جنس حیوان دانسته اند. (۳) به بیروی سنت ایران باستان.
 (۴) Christensen, Le premier home et le premier roi p.80, note 1.
 (۵) چاپ کوتوالد. (۶) ترجمه زتبرگک ج ۱ ص ۵. در نسخه خطی متعلق بکتابخانه استاد اجل آقای دهخدا این جمله نیست (۷) چاپ زاخاوا ص ۹۹.
 (۸) رك: یشتها ج ۲ ص ۴۴. (۹) نخستین بشر و نخستین شاه. ص ۸۰ ح ۱.
 (۱۰) Dk M 230.8-0.

Zivandakih gōvākīh ī mirāk تغییر شده و بیللی خود آترانه «زندگانی فانی و نشوونما» ترجمه کرده است (۱).

استاد مناس در معرفی کتاب بیللی «در نامه آ سیائی نوشته است (۲): «من تصور میکنم که در عبارت منقول از دینکرت (۲۲۹ - ۲۳۰) «ساید گواکیه gövākīh (بضم اول) خواند بمعنی «قوة نطق منطق» چه موضوع این عبارات تعریف بشر است (طبق تعریف یونانی) که هم از ناطقان جاوید ممتاز است و هم از فایان غیر ناطق، زیرا وی در آن واحد: زیوندک، گواک، میراک Zivindak, gōvāk, mirāk است. میتوان این عبارت را با متون مورخان عرب و ایرانی - که کریستنسن در کتاب نخستین بشر و نخستین پادشاه آورده (۳) و در آنها نام کیومرث را «حی ناطق وفانی» تعبیر کرده اند و کریستنسن خود نیز این تقارن را در بافته است (۴) - تطبیق کرد.» بنابراین آنچه گفته شده اگر بخواهیم جمله منقول را ایزپهلوی

جمله پهلوی

بگردانیم چنین شود:

زیوندکی گواک او زیوندکی گواک میراک او زیوندکی میراک

Zivandak ī gōvāk u zivandak ī gōvāk-mirāk, u zivandak ī mirāk. (۵)



در پایان یاد آور میشویم چنانکه عنصر المعالی خود تصریح کرده جمله مورد بحث را بخط پهلوی در کتابی از آن یارسیان دیده و زبانی را که جمله مذکور بدان نوشته بود، یاد نکرده است. بدیهی است که این جمله را از پهلوی بیازند (۶). که بدری نزدیکتر بوده است - گردانیدماند.

(۱) H. W. Bailey Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books Oxford, 1943, pp 83-84.

(۲) Journal Asiatique, tome CCXXXIV, Paris, pp. 338 - 339.

(P. de Menasce.)

(۳) که ذکر آن گذشت (۴) نخستین بشر و نخستین شاه (ص ۸۰ ح ۱)

(۵) اگر خوانندگان فاضل، جمله پهلوی با بازنده قریب بدین مصوبی را در کتاب یارساله ای دیده اند برای اطلاع دیگران بجملة شما فرستند مفتنه خواهد بود (۶) پهلوی و بتعیر دقیقتر پارسیک) بی هوزوارش.